

جغرافیای تاریخی زاگرس مرکزی از هزاره سوم تا آغاز هزاره اول پ.م

دکترعلیرضا هژبری نوبری

عضو هیات علمی دانشگاه تربیت مدرس

E.mail: rhejbri @ yahoo. Com

آرمان شیشه گر

دانشجوی دکتری باستان شناسی دانشگاه تربیت

مدرس

چکیده:

در این مقاله با بررسی برخی از متون عیلامی و میانرودانی که بهترین منابع اطلاعاتی در باره غرب ایران به شمار می آیند، سیمای جغرافیای تاریخی منطقه ای در غرب ایران که در ادبیات باستان شناختی به حوزه فرهنگی زاگرس مرکزی شهرت دارد، به تصویر کشیده شده تا سرزمینهایی که از هزاره سوم تا آغاز هزاره نخست پیش از میلاد (ظهور اقوام آریایی) در این منطقه شکل گرفته بودند، مکانیابی و اقوامی که در آنها می زیسته اند، به بحث کشیده شوند. سرزمینهای ورهشه، سیماشکی و کاسی از آن جمله هستند که پژوهشگران مختلف بر پایه متون یاد شده اظهار نظرهای گوناگونی در باره مکانیابی این سرزمینها کرده اند که در این مقاله ضمن عنوان کردن آنها تلاش شده تا حدودی جغرافیای تاریخی این حوزه مهم فرهنگی غرب ایران در چهار چوب زمان یاد شده، بازسازی و بر اساس متون و اظهارات پادشاهان مختلف عیلامی و میانرودانی سرزمینهای ذکر شده بالا را در این حوزه فرهنگی مکانیابی نمود.

واژگان کلیدی: جغرافیای تاریخی، زاگرس مرکزی، ورهشه، سیماشکی، کاسی

Abstract:

Historical Geography of Central Zagros

From 3rd to Early 1th Millenume B.C

Dr.Alireza Hejbri Nobari, Assistant Profesor in Archaeology
Tarbiat Modarres University,
E.mail: rhejbri @ yahoo. com
Arman Shishegar,P.H.D Student , Tarbiat Modarres University

In order to locate the territories that has been established from 3ed millenume B.C up to date of emergence of Iranian tribes in early 1th millenume B.C, and to disscuss about the tribes who has setteld there,this article provide an image of historical geography of a region in western Iran which is known as Central Zagros cultural basin in literature of archaeology , and this is accomplished through a survey of

Mesopotamian texts that are the best documents about western Iran, and some Elamite texts. The territories so called Varhashe, Simashki and Kassit are some examples. Many Scholarships have proposed different theories about the locating of these territories on the base of above mentioned texts. In this article, we discussed these points of view and try to arrive at some conclusion about historical geography of this important cultural basin in west of Iran during the above mentioned period.

Key words: Historical Geography, Central Zagros, Varhashe, Simashki, Kassit

۱- مقدمه:

غرب مرکزی ایران یا به عبارتی دیگر زاگرس مرکزی شامل استانهای لرستان، ایلام، بخشی از کرمانشاه و منطقه کنگاور می گردد که از نظر باستان شناسی، حوزه فرهنگی مهمی بشمار می آید (نقشه ۱).

بطور کلی کوههای زاگرس توده زمین شناختی پهناور، بلند و فشرده ای است که در راستای شمالغربی- جنوبشرقی از جنوب ترکیه و شمال عراق تا جنوب ایران امتداد می یابد و در ایران، رشته ای مرتفع به طول ۱۴۰۰ کیلومتر و پهنای ۱۰۰ تا ۳۰۰ کیلومتر را تشکیل می دهند که از شمال به آذربایجان و از جنوب به تنگه هرمز امتداد می یابد. بر اساس مطالعات زمین شناختی درباره حرکت های زمین شناختی در طول فرایندهای کوهزایی می توان آنها را به دو بخش اصلی تقسیم کرد:

۱- ناحیه چین خورده زاگرس از جنوب کرمانشاه شروع و تا جلگه خوزستان ادامه می یابد.
۲ - ناحیه رورانده زاگرس به موازات ناحیه چین خورده از شمال تنگه هرمز آغاز و تا جنوب آذربایجان ادامه می یابد.

از نظر قدمت، رسوبات بخش رورانده به دوران دوم زمین شناسی مربوط است که در پاره ای مناطق رسوبات دوران سوم نیز بر روی آنها دیده می شود، در حالی که رسوبات ناحیه چین خورده زاگرس، که به صورت مجموعه ای از طاقدیسها و ناودیسهای منظم در امتداد محور شمالغربی - جنوبشرقی قرار دارند، بیشتر در ارتباط با دوران سوم زمین شناسی می باشند. شیب عمومی لایه های جوان در داخل ناودیسها قرار دارد و یال خارجی طاقدیسها را لایه های پیرتر تشکیل می دهد که فرسایش حاصل از تشکیلات ناحیه چین خورده در دل طاقدیسها و ناودیسها، دشتهای وسیعی را به وجود آورده است [۱، صص ۶۱-۶۲].

استان لرستان، بزرگترین بخش حوزه فرهنگی زاگرس مرکزی محسوب می شود که بخش‌های شمالی‌کوههای زاگرس در آن قرار گرفته است. این بخش، از غرب به استان ایلام، از شمال‌غرب به کرمانشاه، از شمال به همدان، از شمال‌شرقی به استان مرکزی، از شرق به اصفهان و چهارمحال بختیاری و از جنوب به استان خوزستان محدود است (نقشه ۲). شکل طبیعی این استان، ارتفاعاتی است با دشتهایی در میان آنها که دست مایه طبیعی و محیط زیست مناسب آن همواره محل زندگی گروههای انسانی از نخستین اجتماعات تاکنون بوده است و از آنجا که ترکیب دشت و کوهستان، مناطق سردسیری و گرمسیری امکان مناسبی را برای کوچ فصلی فراهم نموده، لذا مردمان این سرزمین از دیرباز شیوه کوچروی را که عامل مهمی در جابجایی فرهنگها بوده است، برگزیدند (امروزه نیز هنوز از همان مسیر کوچ باستانی عبور می‌کنند و دامهای خود را در مراتع پرورش می‌دهند).

از دوران نوسنگی تا اواخر هزاره دوم - به استثناء وقفه‌هایی کوتاه - دشت خوزستان پیوسته مرکز ثقل تاریخی غرب ایران بشمار می آمد، در مقابل، منطقه زاگرس و غرب فلات ایران زمانی که در صحنه تاریخ ظاهر شدند، یا بصورت بخشی از تمدن عیلام و یا بصورت نواحی فرهنگی مستقل کم اهمیتی در حوزه عیلام و یا بین‌النهرین بودند. از آغاز هزاره اول، این وضعیت ابتدا به آرامی، سپس با سرعتی فزاینده تغییر یافت، زاگرس که مرکز مهمی بشمار می آمد، جانشین خوزستان گشت. منابع مکتوب در اوایل این هزاره ظهور گروههای ناشناخته ای را در ارتفاعات گزارش می‌دهند که بازوال قدرتی بزرگ چون عیلام، توجه ساکنان غرب ایران کاملاً به آنها معطوف گشته است [۲، صص ۹-۴۴۸].

۲- مواد و روشها

از آنجا که مکانیابی مناطق باستانی در زاگرس مرکزی، یکی از مراکز بسیار مهم فرهنگی در طول ادوار مختلف همواره مورد نظر کارشناسان و پژوهشگران بوده است، لذا بهترین شیوه برای این مهم پرداختن به منابع نوشتاری و تطبیق آنها با ساختارهای طبیعی و جغرافیائی و مردم شناختی با توجه به داده های باستان شناختی است، در این رابطه علاوه بر مدارک نوشتاری عیلامی، از مهمترین منابعی که به وسیله آنها می‌توان سیمای جغرافیای تاریخی این دوران را بازسازی کرد، منابع نوشتاری میانرودانی است که گذشته از آثار نوشته‌دار، لوح نوشته‌ها را نیز که شامل سالنامه‌های پادشاهان مختلف در شرح پیروزیهایشان بر مردم سرزمینهای همسایه خود به ویژه غرب ایران می باشد، در بر

می‌گیرد. البته با وجود آنکه در بازگویی موفقیت‌های این پادشاهان اغراق و افراط شده است، اما بهرحال بازگو کننده وقایعی است که اولاً تدوین تاریخ سیاسی آن روزگار را ممکن ساخته و ثانیاً در میان نوشته‌ها نام مکان‌هایی ذکر شده که می‌توانند سیمای جغرافیایی آن بخش از غرب ایران یعنی لرستان بزرگ به مفهوم زاگرس مرکزی را تا حد زیادی بازسازی کرده و حوادثی را که در طول زمان بر آن رفته است، بازگو نمایند. با اینکه تمامی نوشته‌ها مردمان این منطقه را کوه نشینانی سرکش معرفی کرده‌اند که دسترسی به آنها دشوار بوده، اما پادشاهان میانرودان جهت وجود منابع غنی این منطقه، غلبه یا هم پیمانی با آنها را الزامی دانسته‌اند.

یکی از راه‌های ورود به غرب ایران - توگلیش / توبلیس به معنای دروازه‌های زاگرس درست پس از عبور از قصر شیرین در سرپل ذهاب شناسایی شده است (نقشه ۳)، [۳، نقشه ۱۱/۲ب]. این راه مهمترین راه ارتباط به غرب و از آنجا به داخل فلات ایران است، همان راهی که در دوره‌های مختلف تاریخی بشکل شاخه‌ای از جاده ابریشم و نیز در دوره اسلامی به نام جاده خراسان بزرگ شناخته شده و اینک نیز یکی از راه‌های اصلی کشور به سوی کشور عراق است. از طریق همین راه کالای تجاری میان ایران و میانرودان در گذر بوده، لشکرکشی‌های شاهان میانرودان به ایران نیز که به منظور نظارت بر این راه بازرگانی و دستیابی به معادن و مواد خامی که در سرزمین پست میانرودان پیدا نمی‌شده و با غلبه بر دولت عیلام فراهم می‌گشت و همچنین جلوگیری از نفوذ دولت عیلام به میانرودان و مقابله با مردمانی که در کوهستان‌های غرب ایران می‌زیسته‌اند و همواره به سوی میانرودان دست‌اندازی می‌کردند، از همین راه صورت می‌گرفته است.

از مناطقی که نام آن در متون و منابع از اواخر هزاره سوم پ.م تا نیمه هزاره دوم پ.م آمده‌است، سرزمین ورهشه یا (ورهشی، مرهشی، ورخشه، وارخاشی، باراهسوم) است. پژوهشگرانی که درباره این سرزمین مطالعه کرده‌اند، هر یک با استناد به مدارک، دو مکان جغرافیایی را برای آن در نظر گرفته‌اند، برخی آن را نزدیک کرمان و یا شمال یا شرق فارس، فرض کرده‌اند [۴، ص ۳۵۴]، در حالی که برخی دیگر آن را در منطقه کوهستانی پشتکوه لرستان و سرزمین اطراف کرخه علیا در شمالغرب خوزستان [۵، ص ۸۲] و در محوطه‌های باستانی میرولی و کمتزلان در دره رومشگان (یکی از دو دروازه اصلی بلندی‌های غرب باستان که رو به زمینهای پست شوشان باز می‌شد) و یا حتی در بین دزفول و خرم‌آباد در تپه کریه در حدود ۱۰۰ کیلومتری شمالغرب چارما در جاده منتهی به

خرم‌آباد جستجو کرده‌اند [۶ ، ص ۳۵۴] که در اینجا با پیشنهاد مکانیابی این سرزمین در لرستان، به بررسی متون پرداخته می‌شود (نقشه ۴).

۳- یافته های تحقیق

نخستین منبعی که از این مکان سخن می‌گوید کتیبه‌ای است از لوگال آنه‌موندو (حدود نیمه دوم هزاره سوم پ.م.) پادشاه شهر یا سلسله ادب که پادشاهی از دورانی بلافاصله پیش از سلسله اکد می‌باشد و در آن وی از جنگ با عیلامیها، مارهاشی‌ها (مرهشه) و گوتیها در شمال عیلام، یاد می‌کند [۷، ص ۴۷۸ و ۸، ص ۸۲].

منبع دیگر از دوره سارگن بزرگ آکدی از حدود ۲۳۲۵ پ.م است که در آن وی خود را "شاهکیش، فاتح عیلام و ورهشی" می‌نامد. ورهشه که اتحادی از قسمت‌های جداگانه بوده، به انگیزه حفظ خود مسلماً با عیلام (سلسله‌اوان) متحد بوده و روابط دوستانه‌ای داشته است، زیرا تمامی حملاتی که پادشاهان میانرودان علیه عیلام طرح می‌کردند، لزوماً از مسیر ورهشی می‌گذشت. یکی از متون در هنگام لشکرکشی سارگن به عیلام، خبر می‌دهد که الهه ایشتار اجازه داد تا نوری به سارگن بدرخشد "کسی که در حال رفتن به سرزمین ورهشی بود... در آن هنگام که راه خود را به جلو، به سوی تاریکی می‌گشود." بطور مرتب متون تأیید می‌کنند که شاه، "در تاریکی رسوخ کرده" و به طریقی نمادین پیشرفت پر زحمتی را که سارگن در جهت جنگلهای کوهستانی لرستان داشته است، شرح می‌دهند [۹، ص ۸۲ و ۱۰، ص ۹۹]. در این نوشته‌ها نام فرمانروای ورهشه ذکر نشده، اما نام برادر وی و یک قاضی ورهشه آمده که احتمالاً پس از شکست، این دو تن با هم حکومت کرده اند. نکته مهم دیگر این که ورهشه خود نایب‌السلطنه‌ای داشته که پس از پیروزی اکدیها به شخصی به نام سیدگو انتقال می‌یابد، زیرا کتیبه دیگری از سارگن، مدتها پس از این لشکرکشی اشاره به لشکرکشی دیگری به "شرق سرکش" دارد که در آن نام افرادی که در کتیبه نخست آمده بار دیگر تکرار شده و نام نایب‌السلطنه سیدگو نیز آمده است [۱۱، صص ۷-۶].

پس از سارگن، پسرش ریموش (۲۳۰۷ - ۲۳۱۶ پ.م) بر تخت نشست که در این زمان شاه ورهشی آبالگاماش (ابلگمش) در اتحاد با هیشب رتپ عیلامی از فرصت برای به هم پیوستن نیروهایشان به منظور برافکندن یوغ خاندان سارگن استفاده کردند. بدین ترتیب در سال ۲۳۱۲ پ.م، ریموش پس از فرونشاندن طغیانهای داخلی میانرودان، راه خود را در همان مسیر سختی که پدرش یکبار در آن جنگیده بود، به کوهستانهای پشتکوه و به سوی

دره‌کرخه گشود. این جنگ که در محلی میان اوان (دزفول) و شوش، در ساحل رودخانه کبیتو در گرفت، به شکست عیلام و ورهشی و آسیب کشورهای متحد انجامید. در نقوش ظروف مرمینی که در حفاریهای نیپور و اور به دست آمده و ریموش آنها را به خدایان هدیه کرده است، پیروزی وی بر عیلام و ورهشه نقش شده است. به ادعای متون ۱۷۰۰۰ کشته و ۴۰۰۰ اسیر از نتایج دیگر این جنگ بوده و غنایم به دست آمده از عیلام و ورهشی را نیز مقدار زیادی طلا و مس و برده یاد کرده اند که از طرف ریموش به انلیل هدیه گردیده است. از شمار زیادی الواح رونویسی شده در نیپور می‌توان دریافت که این پیروزی بزرگترین پیروزی ریموش بوده و اگر چه در شرح این لشکرکشی از عیلام نام برده شده، اما پیروزی اصلی برای اکدیها در جنگ با ورهشه خلاصه می‌شد، زیرا این محل صحنه یکی از بزرگترین جنگهای سارگن پدر ریموش بود. در این جنگ نه تنها ورهشه از عیلام بازپس گرفته شد، بلکه برای عیلام نیز ویرانی و خراج سالانه و حاکمیت میانرودان را در برداشت [۱۲، ص ۸۵ و ۱۳، ص ۱۰۰ و ۱۴، ص ۴۸۴-۴۸۳ و ۱۵، ص ۷].

از زمان نارامسین (۲۲۱۸ - ۲۲۵۵ پ.م) وجود مدارک نوشتاری زیادی در ارتباط با تجارت میان کشور ورهشه و شوروپاک از میانرودان، نشانگر دوره‌ای آرام و عاری از خشونت میان دو دولت قدرتمند است که متن قرارداد پیدا شده در شوش نیز موید آن می‌باشد [۱۶، ص ۴۸۷-۴۸۵].

آنچه در رابطه مستقیم با لرستان در دوران طولانی سلطنت عیلامیان بر بخش بزرگی از ایران آمده، مربوط به دوره اقتدار سلسله سیماش می‌باشد که مدارک موجود نیز مرکز آن را در خرم‌آباد کنونی دانسته‌اند و می‌توان آنها را سلسله عیلامی کوهستانهای لرستان در شمال جلگه شوش دانست، همچنانکه ماسکارلا نیز به نقل از استولپر و هنریکسون، سیماشکی را لرستان یا حداقل شرق لرستان بیان کرده است [۱۷، ص ۴۲، شکل ۲ و ۱۸، ص ۲۶۵، شکل ۲ و ۱۹، ص ۱۰۹].

شاخت نیز به حدس، آنرا در تپه گریران در دشت الشتر شمال خرم‌آباد، یا در گودین تپه کنگاور، یا جایی در ماهیدشت و خلاصه در هر جایی در زاگرس مرکزی جایابی می‌کند [۲۰، ص ۲۰]، (نقشه ۵). در حالی که والا آن را نزدیک کرمان دانسته است، جایی که به نظر اشتین ککر منطقه مرهشی است [۲۱، ص ۸، شکل ۵ و ۲۲، ص ۲۶۵، شکل ۲].

شیوه اداره کشور بزرگ عیلام به صورت ملوک‌الطوایفی بوده، در مناطق مختلف حکام، فرمانروایان و شاهزادگانی (نایب‌السلطنه‌ها) تحت نظر پادشاه عیلام حکمرانی می‌کردند که از

میان آنها اداره منطقه ای با نام سیماش یا سیماشکی از حدود سال ۲۲۲۰ تا ۱۸۷۵ پ.م به وسیله سلسله سیماش مشاهده می شود، از پادشاهان این برهه از سیماش مدارک اندکی به دست آمده که شاید علت آن منطقه ای بودن حکومت آنها بوده است [۲۳، صص ۴۸۱، ۴۸۷ و ۲۴، صص ۹۴ و ۲۵، صص ۸-۹].

در کتیبه ای، فرمانبرداری پادشاه سیماش از کوتیک اینشوشیناک نایب السلطنه عیلام که به قدرت بزرگی رسیده و پادشاهی او را در حدود ۲۲۴۰ پ.م به دست آورده بود، دیده می شود. اما پس از وی که آخرین پادشاه اوان محسوب می شود، سلسله سیماش با دوازده پادشاه که مبداء آنها احتمالاً کوههای لرستان بوده، به قدرت رسیدند [۲۶، صص ۴۹۰] و بدین ترتیب یکی از مهمترین مراکز حکومتی عیلام در جنوب لرستان واقعیت یافت که می توان گفت، لرستانها تحت نام سلسله سیماش بر سرزمین های متحد عیلام در جنوب غرب ایران به حکومت پرداختند [۲۷، صص ۱۱]. مدارکی از ارتباط این سلسله با میانرودان چه در زمان جنگ و چه در زمان صلح در دست است که بسیاری از آثار مفرغی لرستان متأثر از هنر آشور میانی موید این مطلب می باشند [۲۸، صص ۹-۱۱].

با ضعف و فتوری که در حدود قرن دوم دوران فرمانروایی سلسله سیماش، در وضع کشور عیلام به وجود آمد، در زمان پادشاهی اورنامو پادشاه سلسله سوم اور (در حدود سال ۴ - ۲۱۱۳ پ.م)، کشور عیلام زیر نفوذ سلسله سوم اور قرار گرفت، اما به نظر می رسد که منطقه سیماش مستقل باقی مانده بوده است [۲۹، صص ۴۹۱].

در دوران امپراتوری سومر، در زمان پادشاهی شولگی (۲۰۴۷ - ۲۰۹۴ پ.م) نیز لشکرکشی هائی بر علیه عیلام صورت گرفت، وی عیلام را مطیع ساخت و پس از پیروزی بر شوش معبدی را برای خدای اینشوشیناک در این محل بنا نمود [۳۰، صص ۹۵ و ۳۱ صص ۱۱۷]. این پادشاه با ایجاد «لژیونهای بیگانه» عیلامی نه تنها پادگانهای سومری را در سرزمین های متصرفه خود تقویت کرد بلکه با کوهنشینان ناآرام کوههای زاگرس نیز مقابله نمود، طبق اسناد باقیمانده در شوش، این «لژیونها» از کوههای شرقی انشان و سیماشکی فرا خوانده می شدند و تحت نظر یک نجیب زاده عالی مقام که در فهرست شاهان اور سوم قرار می گرفت، حکمران بزرگ (سوکال ماخ به زبان سومری) خوانده می شدند که در حقیقت نقش گارد مرزی را در مقابل عیلام و کوهنشینان شرق ایفا می نمودند. به این ترتیب با دست نشاندگی عیلامیان، جلوی تهاجم مردم کوهستانی ورهشه گرفته شد [۳۲، صص ۹۶] و عیلام در دوران شولگی با آرامش مواجه گردید.

در هجدهمین سال پادشاهی شولگی نام ورهشه دوباره در کتیبه‌ای مطرح می‌شود و در آن از ازدواجی یاد می‌کند که یکی از دختران شولگی با شاهزاده‌ای یا پادشاهی از ورهشه داشته است که شاید به این طریق شولگی توانسته پایه‌های سلطنت خویش را بار دیگر در این منطقه که امنیت نظامی مهمی برای میانرودان داشته، استوارتر کرده و به جای جنگ با سیاست، صلح را برقرار سازد.

پس از شولگی، امرسین (۲۰۳۸ - ۲۰۴۶ پ.م) به سلطنت سومر رسیده است که این پادشاه نیز همچنان برعیلام و ورهشه حکومت داشته و حتی برای نخستین بار فرمانداری از سوی وی به نام لیبانوگشاباش، در ورهشه گمارده می‌شود [۳۳، صص ۱۱۸-۱۱۶ و ۳۴، ص ۴۹۲]. ورهشه در دوره پادشاهی شوسین (۲۰۳۰ - ۲۰۳۸ پ.م) جانشین امرسین نیز در این دست نشاندهی باقی بود و روابط صلح‌آمیز باعث ارتباطهای فرهنگی - تجاری میان عیلام و میانرودان بود. سندی از این دوره مربوط به ۲۰۳۳ پ.م از شاهی به نام گیرنم «گیرنمه» یاد می‌کند که سفیر خود را به دربار شوسین فرستاده و در آنجا این سفیر چند قوچ اخته از پادشاه دریافت کرده است [۳۵، ص ۹۷ و ۳۶، ص ۱۱]. با وجود بی‌اهمیت بودن متن این لوح، به هر حال روابط صلح‌آمیز و دست‌نشاندهی سلسله سیماشکی که گویا "گیرنمه" نخستین پادشاه آنها بوده است، به خوبی نشان داده می‌شود. در زمان ایبی‌سین (۲۰۰۴ - ۲۰۲۹ پ.م) جانشین شوسین، حمله‌ای از سوی لوراک - لوهان، جانشین گیرنامه (گیرنم)، از سوی کوهها به شوش شده که البته به شکست او انجامیده [۳۷، ص ۹۷] ولی پس از شورشهای عیلامیان و بروز قحطی و حمله‌هایی از غرب به میانرودان، سلسله اورسوم تضعیف شده و هوتران تمپت سیماشکی در سال ۲۰۰۶ پ.م به میانرودان حمله و جنوب آن را تسخیر کرده است [۳۸، ص ۴۹۴ و ۳۹، ص ۹۸]. اما بار دیگر لرستان را در تاریخ نوشتاری میانرودان با نام ورهشه و سیماش در دوره ایسین - لارسا (۱۸۰۰ - ۲۰۰۰ پ.م) جانشینان سلسله سوم اور می‌یابیم. در زمان گونگونوم (۱۹۰۶ - ۱۹۳۲ پ.م) پنجمین و سرشناس‌ترین پادشاه لارسا، نشانه‌هایی از حملات وی به شهرهای عیلامی در دست است. کتیبه‌ انوم موتبیل، فرماندار در (بدره کنونی در غرب عراق در منطقه دیاله) حاوی ادعای وی بر سرکوبی سران ایالات انشان، عیلام و سیماش و گشودن راه ورهشه است. به نظر می‌رسد در این دوره (۱۸۶۰ پ.م) که پایان سلسله سیماش می‌باشد [۴۰، ص ۱۲۷ و ۴۱، ص ۱۲]، فقط کوههای لرستان در عیلام مستقل بوده‌اند چون اینداتو آخرین پادشاه سیماشکی، خود را فقط فرماندار سوزیان اعلام کرده [۴۲، ص ۱۰۲] و در نیمه دوم قرن

نوزدهم پ.م نیز فرماندهی نظامی از دوره سیماش، سلسله اپارتی را تاسیس و خود را شاه انزان (انشان) و شوش خوانده است [۴۳، صص ۴۹۶-۴۹۵]. هنگامی که حمورابی در سال ۱۸۶۴ پ.م عیلام را شکست داده و به مناطق گوتی نشین حمله کرده، عیلام عکس‌العملی در صحنه سیاسی نشان نداده و پادشاه عیلام در کتیبه‌ای خود را به جای پادشاه، نایب‌السلطنه «حکمران عیلام» می‌خواند. با روی کار آمدن سلسله کاسی در بابل در ۱۵۹۶ پ.م دیگر مدارکی از سلسله اپارتی تا حدود سال ۱۵۰۵ پ.م به دست نیامده و این مرحله، دوران تاریکی برای عیلام محسوب می‌گردد که شاید حاصل ناامنی است که ورود شاخه‌ای از اقوام هند و اروپایی با نام کاسیها در اواخر هزاره سوم پ.م موجب آن گردیده است [۴۴، صص ۵۰۵-۵۰۱، ۵۰۶]. این مردمان که در تاریخ و فرهنگ لرستان سهم به‌سزایی داشته‌اند "از راه کوه‌های زاگرس به جنوب سرازیر شده و با تسلط بر دیگر قبایل آسیایی، در منطقه مرکزی کوه‌های زاگرس در فلات ایران سکونت گزیدند." [۴۵، صص ۱۷۷، ۱۶۷] و به‌قولی در دشتهای مرتفع دشت خاوه، دشت الشتر و ماهیدشت در شمال زاگرس به بیابانگردی و پرورش اسب مشغول شدند [۴۶، ص ۲۶]، (نقشه ۶). پوزور اینشوشیناک پادشاه اوان هنگامیکه از فتوحات خود سخن می‌گوید به ناحیه‌ای در شمال شوش به نام کاش اشاره دارد که ممکن است اشاره به کاسی‌ها باشد. در هزاره دوم پ.م، کاسی‌ها مهمترین قبایل کوهستانی زاگرس و ساکنین لرستان و همسایه عیلامیها بودند و به زبانی که با عیلامی قرابت داشت، سخن می‌گفتند. این مردم در ربع دوم هزاره دوم پ.م در حرکت و انتقال قبایل هند و ایرانی جزو آنها از کوهها به دره رود دیاله نفوذ کرده و از آنجا گاه و بیگاه به بابل دستبرد می‌زدند [۴۷، ص ۱۰۱، ۱۲۳-۱۲۰] و بالاخره در حدود سال ۱۷۴۱ پ.م همزمان با حکومت سمسویلون توانستند بابل را اشغال کرده و به تدریج بر سراسر آن سرزمین غلبه کنند و حدود ۵۸۰ سال (تا حدود ۱۲۰۰ پ.م) بر این سرزمین حاکم شوند. [۴۸، ص ۱۷۷]. البته به نظر می‌رسد که برخی از مردم کاسی با وجود دستیابی بر بابل همچنان در موطن اصلی خویش (کوهستانهای زاگرس مرکزی) در کنار اقوام دیگری چون گوتی‌ها و لولوبی‌ها باقی ماندند [۴۹، ص ۵۳۱].

به هر حال از این پس کاسیها در تاریخ به عنوان سلسله‌ای میانرودانی در نظر گرفته می‌شوند که با همسایگان عیلامی خود و متحدان آنان نزاع دایمی داشته، گاه بر ایشان پیروز و گاه مغلوب ایشان می‌شدند. ناگفته‌نماند اگر چه کاسیها بیش از نیمی از یک هزاره را در بابل استقرار داشته‌اند اما هرگز به طور کامل در جامعه بابلی حل نشده و هویت

خویش را از دست ندادند. با وجود آنکه برخی از کاسیها نامهای بابلی بر فرزندان خود انتخاب کردند، اما ساختار خاندانی و ایلاتی خود را در برابر واحدهای کوچکتر فامیلی بابلی همچنان محفوظ نگهداشته [۵۰، ص ۱۲۶ و ۵۱، ص ۲۵۳] و کماکان به اسم کاسیان نامیده می‌شدند و حتی در سده نهم پ.م در بابل، خدایان آنها مدتها پس از سقوط نیز مورد احترام بودند [۵۲، ص ۱۲۶]. البته پیدا شدن لوحه‌هایی با نام چند پادشاه عیلامی (شبیبه القاب تپتی اهر در اوایل سده چهاردهم پ.م) که به لحاظ سبک نیز همزمانی دارند [۵۳، ص ۱۸] نشانگر سلطه احتمالی کوتاه مدت کاسیها بر عیلام است، اما مشخص نیست که چه مقدار از سرزمین لرستان در تصرف عیلام بوده و یا اینکه سلاطین کاسی که گاه موفق به نفوذ در منطقه می‌شده‌اند بر چه بخشهایی از لرستان دست یافته‌اند و نیز معلوم نیست که نام رودخانه کشکان که از واژه کشو به معنی کاسی برگرفته شده است [۵۴، ص ۱۸]، آیا از زمانی نام گرفته که اقوام اولیه کاسی در این مناطق به سرمی‌برده‌اند یا این مربوط به زمانی می‌گردد که آنان در بابل به قدرت رسیده و به سرزمین همسایه دست‌اندازی می‌کرده‌اند. در تاریخ لرستان همزمان با دوران سلطنت کاسیها در بابل بار دیگر نام ورهشه به عنوان حامی عیلامیها در جنگ کوریگالزوی دوم پادشاه کاسی بابل (۲۴ - ۱۳۴۵ پ.م) به میان می‌آید.

کوریگالزوی دوم در کتیبه‌ای ضمن بیان پیروزی خود بر عیلام خود را "شاه ملتها، حکمران مطلق شوش و عیلام و نابود کننده ورهشی" نامیده است [۵۵، ص ۱۳۱] که این مطلب بیانگر تفاوت مردم ورهشه با مردم کاسی است و کوریگالزوی دوم در حمله به عیلام که از بابل شروع و در طول کوههای شمال شرق، کبیرکوه به دشت عیلام ختم شده [۵۶، ص ۱۳۱ و ۵۷، صص ۱۸۶-۱۸۵] می‌بایستی از ورهشه عبور می‌نمود. لذا نبود مدارک بیشتر ما را از دریافت سرنوشت سرزمین ورهشی پس از این دوره باز می‌دارد که شاید این حمله توانسته است به طور کلی ورهشه را از صحنه روزگار محو کرده و لقب پرافتخار "نابود کننده ورهشه" را به راستی مفهوم دار نموده باشد. در همین جا باید اذعان داشت که نمی‌توان مرز مشخصی میان ورهشه و سرزمینی که مسکن کاسی‌ها بوده و حتی سرزمین عیلام، در دورانی که نام ورهشه در منابع آمده است، قائل گردید و احتمالاً مردمی که به صورت قبایل کوه‌نشین و کوچرو در تمام این مناطق مشترکاً زندگی و به دنبال چراگاه کوچ می‌کرده‌اند، هم از قبایل کاسی و هم از قبایل ورهشه بوده‌اند و در میان ایشان

عیلامیان کوه‌نشین نیز بوده‌اند و آنجا که سخن از لشکرکشی سارگن اکدی و یا کوریگالزو کاسی (بابلی) به ورهشه می‌شود، ممکن است با این تداخل جغرافیایی روبرو باشیم.

سرنوشت کاسیها در صحنه سیاسی منطقه با آخرین نبردها میان آنان و عیلامیها تغییر کرد. در این نبردها گاه عیلامیها و گاه کاسیها پیروز می‌شدند، اما بالاخره پادشاه عیلام شوتروک نهونته و سپس پسرش کوتیر نهونته بین سالهای ۵۷ - ۱۱۶۸ پ.م، توانستند سلسله کاسی بابل را برای همیشه شکست داده و دوباره آنان را به سرزمین اصلی خود یعنی کوهستانهای زاگرس باز گردانند و کوتیر نهونته، انلیل نادین ایه (آخرین شاه کاسی) را دستگیر و تا هنگام مرگ در عیلام در تبعید نگه داشت. البته باید گفت که کاسیها تا مدتها پس از خروج از صحنه سیاسی، به صورت یک عامل نیرومند بیگانه (در میانرودان) باقی ماندند و تا قرن نهم ق.م نیز بخش اصلی نیروهای نظامی بابلی را تشکیل دادند، "... برخی از آنان همچنان" به حفظ پستها و مقامهای بالا، حتی زیر فرمانروایی پادشاهان بومی بابلی، ادامه دادند و بر اساس مطالعات انجام شده شمار بسیار زیادی از آنها تا قرن نهم ق.م، در شهر بابل سکونت گزیدند و تنها پس از خروج سرزمین‌های اصلی کاسی از زیر نفوذ و تابعیت پادشاهی بابل (به احتمال حدود ۸۵۰ پ.م) بود که حضور کاسیها و نفوذ آنها در سرزمین بابل از میان رفت [۵۸، صص ۲۰۹، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۴]. از این پس کاسیها همچون سایر قبایل زاگرس نشین تا دوره‌های بعدی به حیات خود ادامه دادند، در متون آشوری نام ایشان بار دیگر به شکل «کاش شو» (کشو) به عنوان کسانی که در مقابل آشوریان قد علم کرده‌اند، آمده است [۵۹]. آنان همچنین در مقابل سلسله جدید بابل برخاسته‌اند، اما هم از آشور و هم بابل شکست خورده‌اند. نگهبان از قول لاکن بیل این واقعه را بیان می‌کند: "کاسی‌ها با وجود آنکه سلسله کاسی را در میانرودان بنیان نهاده بودند ولی موطن اصلی خویش را ترک ننموده و گروهی از آنها در جوار لولوبیها و گوتی‌ها (در کرمانشاه تا جنوب آذربایجان) باقی ماندند و تا اواخر هزاره دوم پ.م عنصر اصلی و مهم نواحی زاگرس بوده‌اند. همین گروه کاسی‌های زاگرس هستند که پادشاه بابل نبوکدنزر (نبوکدنصر) اول (۱۱۰۳ - ۱۱۲۴ پ.م) و آشوررش ایشی (۱۱۱۶ - ۱۱۳۴ پ.م) پادشاه آشور با آنها روبرو گردیده‌اند. نبوکدنزر اول افتخار می‌نماید که لولوبیهای مقتدر را منکوب و کاسی‌ها را مغلوب نموده‌است (گو اینکه ممکن است این پیروزی ادعایی بیش نباشد زیرا مدرکی از این جنگ به دست نیامده‌است). آشوررش ایشی پادشاه آشور نیز اظهار می‌نماید که اقوام لولوبی را مطیع نموده و گوتیها و سایر اقوامی را که در کوهستان می‌زیسته‌اند،

مغلوب و سرکوب نموده است" [۶۰، ص ۵۴۱ و ۶۱، ص ۲۱۵] شیلهاک اینشوشیناک (۱۱۲۰ - ۱۱۵۰ پ.م) پادشاه عیلام نیز کاسیهایی را که در بعضی مناطق با سامیها و هوریها مخلوط بودند، سرکوب نموده و متصرفات ایشان را گرفته است [۶۲، صص ۲۷-۲۶ و ۶۳-، ص ۱۳۲]. پس می‌توان گفت که آن تعداد از کاسیهایی که به هنگام تسلط بر بابل در سرزمین اصلی خود باقی مانده و با همسایگانشان (لولوبیها و گوتیها) اختلاط یافته بودند، در حدود ۶۰۰ سال بعد با کاسی‌های بابل نیز که به سرزمین اصلی خودشان عودت نمودند، بهم پیوسته و در کوهستانهای زاگرس به زندگی قبیله‌ای ادامه دادند. در این دوره نیز خوی سرکش آنها همچنان تهدیدی برای آشور و بابل بوده و باعث درگیری میان آنها می‌شده است، تا اینکه بالاخره در اوایل هزاره اول پ.م، با قدرت گرفتن اقوام تازه وارد آریایی، در غرب ایران تغییرات سیاسی پدید آمد و به تدریج با اتحاد قبایل گوناگون، دولت ماد تشکیل گردید [۶۴، ص ۱۳۳].

۴- نتیجه گیری: مکانیابی مناطق باستانی در زاگرس مرکزی، یکی از مراکز بسیار مهم فرهنگی در طول ادوار مختلف همواره مورد نظر کارشناسان و پژوهشگران بوده است و بهترین شیوه برای بازسازی جغرافیای تاریخی این منطقه، پرداختن به منابع نوشتاری و تطبیق آنها با ساختارهای طبیعی و جغرافیائی و مردم شناختی با توجه به داده های باستان شناختی است. چون مکانیابی ورهشه خط اصلی و مورد نظر در پژوهش این مقاله می باشد، لذا با تکیه به کتیبه های عیلامی و نوشتارهای میانرودانی که در آنها از ورهشه و کاسیها سخن رفته و حوادث مختلف بوقوع پیوسته در طول تاریخ این مناطق شرح داده شده می توان اذعان نمود که نظریه های پژوهشگرانی چون ساخت، ماسکارالا، استولپر و هنریکسون بیشتر با واقعیت‌های تاریخی همخوانی داشته و این سرزمین با قسمت‌های کوهستانی زاگرس در لرستان مطابقت بیشتری را نشان می دهد.

۵- منابع و مأخذ:

- ۱- حیدری، س .
"نگاهی اجمالی به مشخصات طبیعی حوزه بررسی اسلام‌آباد" مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال سیزدهم، شماره دوم، بهار و تابستان ۷۸، سال چهاردهم، شماره اول، پاییز و زمستان ۷۸، شماره پیاپی ۲۶ و ۲۷، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۰، ص ۶۲ - ۶۱.
- ۲- لوین، ل . د .
" عصر آهن"، *باستان شناسی غرب ایران*، به کوشش هول، ف.، ترجمه زهرا باستی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱، ص ۹ - ۴۴۸.
- 3- Parpola, S. & Porter, M.
The Helsinki Atlas of the Near East in the Neo Assyrian period, Finland: The Casco Bay Assyriological Institute and the Neo- Assyrian Text Corpus project, 2001, Map 11,2B
- ۴- شاخت، ر .
" فرهنگ‌های تاریخی اولیه"، *باستان شناسی غرب ایران*، به کوشش هول، ف.، ترجمه زهرا باستی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۸۱، ص ۳۵۴.
- ۵- هینتس، و . دنیای گمشده عیلام، ترجمه فیروز فیروزنیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶، ص ۸۲.
- ۶- شاخت، ر.، همان، ص ۳۵۴
- ۷- نگهبان، ع .
حفاری هفت تپه در دشت خوزستان، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۷۲. ۴۷۸.
- ۸- مجیدزاده، ی .
تاریخ و تمدن بین‌النهرین، *تاریخ سیاسی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ج اول، ۱۳۷۶، ص ۸۲
- ۹- هینتس، و . همان، ص ۸۲
- ۱۰- مجیدزاده، ی . همان، ۹۹
- ۱۱- مجیدزاده، ی .
تاریخ و تمدن ایلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰، ص ۶-۷ .
- ۱۲- هینتس، همان، ص ۸۵
- ۱۳- مجیدزاده، ی .
تاریخ و تمدن بین‌النهرین، *تاریخ سیاسی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ج اول، ۱۳۷۶، ص ۱۰۰.

۷- نگهبان، ع. همان، ۴ - ۴۸۳،

۱۵- مجیدزاده، ی.

تاریخ و تمدن ایلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰، ص ۷

۱۶- نگهبان، همان، ۷ - ۴۸۵).

17- Stolper, M.

"On the Dynasty Simaski and the Early sukkalmahs" *Zeitschrift für Assyriologie und Vorderasiatische Archaologie*, 72, 1. 1982, p.42ff, fig.2,

18- Steinkeller, P.,

"The Question of Marhasi: A contribution to the Historical Geography of Iran in the Third Millennium B.C.", *Zeitschrift für Assyriologie und Vorderasiatische Archaologie*, 72 - 2, 1982, p.265 fig.2,

19-- Henrickson, R.C.,

"Simaski and Central Western Iran: the Archaeological Evidence" *Zeitschrift Für Assyriologie*, 74,1. 1984, p.109f

۲۰- شاخت، همان، ص ۲۰

21- Vallat, F., 1980

Suse et L'Elam. Recherche sur Le grandes Civilisations, Mémorie No.1. Paris: Éditions ADPF. p. 8ff, fig.5,

22-Steinkeller, Ibid, p. 265, fig.2

۲۳- نگهبان، همان، صص ۴۸۷ و ۴۸۱،

۲۴- هینتس، همان، ص ۹۴.

۲۵- مجیدزاده، همان، صص ۹ - ۸.

۲۶- نگهبان، همان، ۴۹۰.

۲۷- مجیدزاده، تاریخ و تمدن بین‌النهرین، تاریخ سیاسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ج

اول، ۱۳۷۶، ص ۱۱.

۲۸- مجیدزاده، ی.

"تاریخگذاری سرسینجاچه‌های مفرغی لرستان" *مجله باستان‌شناسی و تاریخ*، سال سوم، شماره اول، پاییز و زمستان ۶۷، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷، صص ۱۱ - ۹.

۲۹- نگهبان، همان، ص ۴۹۱.

۳۰- هینتس، همان، ص ۹۵.

۳۱- مجیدزاده، تاریخ و تمدن بین‌النهرین، تاریخ سیاسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ج

اول، ۱۳۷۶، ص ۱۱۷.

۳۲- هینتس، همان، ص ۹۶.

۳۳- مجیدزاده، همان، صص ۱۱۸ - ۱۱۶.

- ۳۴- نگهبان، ۱۳۷۲، ص ۴۹۲.
- ۳۵- هینتس، همان، ص ۹۷.
- ۳۶- مجیدزاده، تاریخ و تمدن ایلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰، ص ۱۱.
- ۳۷- هینتس، همان، ص ۹۷.
- ۳۸- نگهبان، همان، ص ۴۹۴.
- ۳۹- هینتس، همان، ص ۹۸.
- ۴۰- مجید زاده، "تاریخگذاری سرسینجاچه‌های مفرغی لرستان" مجله باستان‌شناسی و تاریخ، سال سوم، شماره اول، پاییز و زمستان ۶۷، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۷، ص ۱۲۷.
- ۴۱- مجیدزاده، تاریخ و تمدن ایلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰، ص ۱۲.
- ۴۲- هینتس، همان، ص ۱۰۲.
- ۴۳- نگهبان، همان، صص ۶ - ۴۹۵.
- ۴۴- نگهبان، همان، صص ۵۰۵ - ۵۰۶، ۵۰۱.
- ۴۵- مجیدزاده، تاریخ و تمدن بین‌النهرین، تاریخ سیاسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ج اول، ۱۳۷۶، ص ۱۷۷، ۱۶۷.
- ۴۶- گدار، هنر ایران، ترجمه بهروز حبیبی، تهران: دانشگاه ملی، ۱۳۵۸، ص ۲۶.
- ۴۷- دیاکونف، . ا. م. .، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام (چ دوم)، ۱۳۷۵، صص ۱۰۱، ۱۲۳ - ۱۲۰.
- ۴۸- مجیدزاده، همان، ص ۱۷۷.
- ۴۹- نگهبان، همان، ص ۵۳۱.
- ۵۰- دیاکونف، همان، ص ۱۲۶.
- ۵۱- مجیدزاده، همان، ص ۲۵۳.
- ۵۲- دیاکونف، همان، ص ۱۲۶.
- ۵۳- مجیدزاده، تاریخ و تمدن ایلام، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۰، ص ۱۸.
- ۵۴- مجیدزاده، همان، ص ۱۸.
- ۵۵- هینتس، همان، ص ۱۳۱.
- ۵۶- هینتس، همان، ۱۳۱،
- ۵۷- مجیدزاده، تاریخ و تمدن بین‌النهرین، تاریخ سیاسی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۶، ج اول، صص ۶ - ۱۸۵.

۵۸- مجیدزاده، همان، صص ۲۰۹، ۲۵۳، ۲۵۵، ۲۶۰، ۲۶۴.

۵۹- گدار، همان، ص ۲۵.

۶۰- نگهبان، همان، ص ۵۴۱.

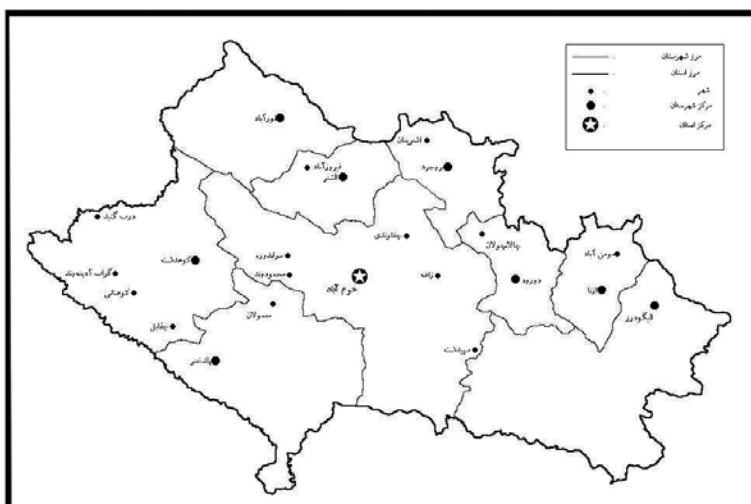
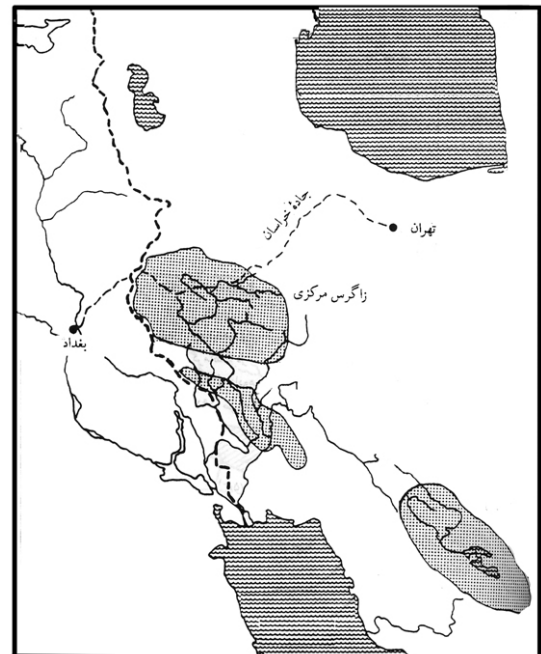
۶۱- مجیدزاده، همان، ص ۲۱۵.

۶۲- مجیدزاده، ۱۳۷۰، صص ۷- ۲۶،

۶۳- دیاکونف، همان، ص ۱۳۲.

۶۴- دیاکونف، ۱۳۵۷، ۱۳۳.

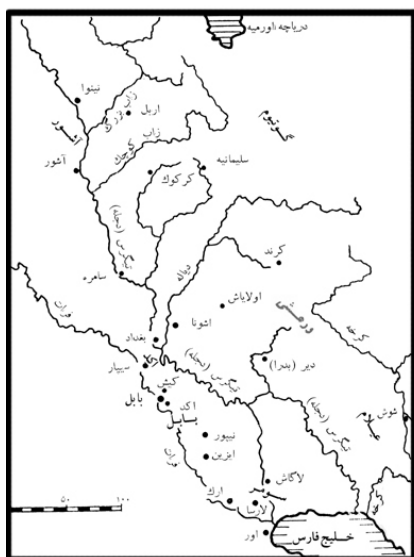
نقشه ۱ = حوزه فرهنگی زاگرس مرکزی



نقشه ۲ = استان لرستان در
حوزه فرهنگی زاگرس مرکزی



نقشه ۳= حوزه فرهنگی زاگرس مرکزی در اطلس آشور نو سده های ۸-۷ پ.م



نقشه ۴= نقشه سرزمین ورهشه



نقشه ۵= نقشه سرزمین سیماشکی

نقشه ۶ = نقشه سرزمین کاسی

